

انساب کودک

ضمیمه کودک

سال اول _ دی ماه ۱۳۹۰



انساب

کدام پیامبر در گهواره سخن گفت.

کدام امام در سن چهار سالگی تفسیر قران گفت.

نام کدام حیوان را بر عکس بخوانیم نام یک رنگ است؟

شهری در ایران که به اسم یکی از سوره های قران است.

سوره ای را نام ببرید که از هر دو طرف خوانده شود.

آن چیست که هرچه سیاه تر باشد تمیزتر است.

معرفی کتاب

ژائر کوچولو
سروده : علی رضا سپاهی لایین
نقاش : علی اکبر بیواره
ناشر : مؤسسه آفرینش های هنری آستان قدس رضوی



شعرهای این کتاب درباره امام رضا(علیه السلام) است. شاعر این کتاب آقای علی رضا سپاهی لایین است. یکی از شعرهای این کتاب را با هم می خوانیم.

آن خانه مال
مولای ما بود

رفتیم و از شوق
پرواز کردیم
نام رضا را
آواز کردیم

یک پرچم سبز
در قلب مشهد
آن شب تکان خورد
بر روی گنبد

آنجا حرم بود
آنجا صفا بود

آخرین نماز

رو به یارانش کرد و فرمود: «از این ها بخواهید دست از جنگ بردارند تا ما نماز بخوانیم.»

عده ای از لشکر یزید که هیچ ایمانی در دل نداشتند، وقتی متوجه خواسته امام شدند شروع به بی ادبی نسبت به امام و یارانش کردند. در این لحظه یکی از لشکریان دشمن به نام «حُصَین بن تمیم» فریاد زد:

– نماز شما قبول نیست!

حَیب بن مَظَهر – یکی از یاران امام – پاسخ داد:

– تو خیال می کنی نماز خواندن پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول نیست ولی نماز تو قبول است؟!

چون درخواست امام مورد قبول دشمن قرار نگرفت، یاران تصمیم گرفتند به هر صورت که شده حتی با فدا کردن جان خود نماز را به پا دارند؛ زیرا یکی از هدف های قیامشان اقامه نماز بود.

نماز ظهر عاشورا در حالی برپا شد که تعدادی از یاران از جمله «زَهِیر بن قَین» و «سعید بن عبدالله حَنَفی»، جلوی امام ایستادند و تن خود را سپر بلا کردند تا نیرها به امامشان نخورد. هنگام نماز، در صورت امام حسین علیه السلام یک دنیا نور و ایمان موج می زد. امام صمیمانه با خدا سخن می گفت و آماده بود تا ساعاتی بعد به دیدارش بشتابد.


زمین تشنه بود اما نه تشنه تر از حسین علیه السلام و یاران باوفایش! خورشید به بالاترین نقطه در آسمان رسیده بود و با شدت تمام می تابید. آب بود اما برای لشکر یزید و فرات از امام خجالت می کشید.

راه رسیدن به آب را لشکری کفر بسته بود. خون های پاک سپاه اسلام زمین تشنه کربلا را سیراب می کرد اما آبی نبود تا لب های ترک خورده سپاه اسلام را تر کند.

لشکریان یزید در آن سوی میدان لحظه شماری می کردند تا کار را تمام کنند. آن ها می پنداشتند که امام شکست خورده و مقاومت یاران امام را بیهوده می دانستند. ولی امام حسین علیه السلام هر کدام از یاورانش را که از دست می داد، چهره اش نورانی تر و اراده اش قوی تر می شد و در آن لحظات سخت، ذره ای اعتمادش به خدا کم نمی شد؛ چون می دانست که بگشاید یا کشته شود، در هر حال پیروز است. او آمده بود تا کار همه پیامبران خدا را کامل کند و راه رستگاری و دوری از ذلت را به مردم نشان دهد.

ظهر شده بود. امام و سربازانش وقتی متوجه وقت نماز شدند، تصمیم گرفتند در همان شرایط و زیر باران تیر، نماز جماعت را برپا کنند. فرمانده سپاه اسلام،





آخرین نماز امام شور و حال دیگری داشت. یاوران امام حسین، آرزو داشتند تا این نماز را هم به جماعت بخوانند. هم می دانستند که تا عصر آن روز کشته می شوند و این آخرین نماز زندگی آن هاست.

دشمنان سعی داشتند تا امام را در حال نماز خواندن به شهادت برسانند، همان طور که پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام در محراب عبادت به شهادت رسید. بنابراین نماز جماعت را تیرباران کردند.

از هر سو تیر می آمد و زُهیرو سعید از خوردن تیرها به امام جلوگیری می کردند. آن ها پیمان بسته بودند، تا زنده هستند نگذارند کوچکترین آسیبی به امام برسد.

نماز امام به پایان رسید. وقتی امام حسین علیه السلام سلام نماز را گفت، یاران وفادارش که

سپر بلا شده بودند، به زمین افتادند؛ در حالی که تیرهای دشمنان در دست و پا و سینه آن ها فرو رفته بود اما لبخند شادی بر لبانشان نشسته بود؛ زیرا نگذاشته بودند حتی یک تیر هم به بدن امام برخورد کند.



روی یک تکه ابر یا اسفنج، طرح ابری را بکشید و آن را با قیچی ببرید



تخم مرغ پخته را پسب بزنید و با تکه های کاغذ بپوشانید



با قلمو، گواش سفید را بر روی ابر بکشید. مثل مهر زدن، ابر را روی صفحه ی مقوا یا کاغذ فشار دهید



با گواش روی کاغذها را رنگ کنید



سر و دست و پای گوسفندها را بکشید بعد آن ره رنگ کنید. اطراف مهرهای سفید را با ماژیک یا روان نویس دورگیری کنید



این طرح ها را روی مقوای رنگی لوله کنیم، از روی خط چین مقوا را تا کتیدو پسبانید



پرساق حمیددی - ۵ ساله

نرجس نائمی - ۶ ساله

الیه مرادی - ۶ ساله

علی اسلامی - ۵ ساله

مصطفی چینی - ۵ ساله

جاسمین زهرا - ۶ ساله



انتظار

کاشکی می آمدی
من دلم بی تاب شد
چشم من از دوریت
چشمه ای بی آب شد

می کنم هر روز و شب
من برای تو دعا
کاشکی می آمدی
شاد می کردی مرا

کاشکی می آمدی
بی قرارم بی قرار
کاش پایان می گرفت
زودتر این انتظار
علی محمد شهیدی فر

